

مهمان سردبیر

مدتهاست مترصد این بوده‌ام که مجالی برای طرح دل‌مشغولی‌های خود در خصوص سیاست ما در تجاری‌سازی دستاوردهای علوم انسانی و اجتماعی و به بیانی دیگر اثربخش نمودن نوآوری‌های صورت‌گرفته در دانشگاه‌های مروج علوم انسانی و اجتماعی برای مردم ایران بپردازم. اما در این نوشتار کوتاه بهتر دیدم که فقط تجربه دانشگاه اسلو به عنوان قدیمی‌ترین دانشگاه نروژ را در این رابطه با خوانندگان عزیز فصلنامه در میان گذاشته و سپس تفکر بیشتر در این ارتباط را برعهده خوانندگان بگذارم.

دانشگاه اسلو در سال ۱۸۱۱ تأسیس و از ابتدا نقش مهمی در توسعه علوم انسانی در این کشور داشته است. اگرچه در این دانشگاه، از اواسط سال ۱۸۵۰ میلادی دانشکده‌هایی در زمینه کشاورزی، شیلات و مهندسی نیز ایجاد شد اما در طول این قرن، این دانشگاه همچنان مهم‌ترین دانشگاه علوم انسانی نروژ بوده است. با نگاهی به فعالیت‌های ۵۰ سال اخیر این دانشگاه در زمینه نوآوری، سه جهت‌گیری اساسی آن در زمینه‌های آموزش، پژوهش و انتشار دانش را به وضوح می‌توان مشاهده نمود که همگی تحت تأثیر رخدادهای بیرون از دانشگاه بوده‌اند: الف) تغییرات بازار کار برای فارغ‌التحصیلان از دهه ۱۹۶۰ به بعد؛ ب) تغییرات صورت‌گرفته در زمینه تحقیق و توسعه صنعتی از دهه ۱۹۸۰ به بعد و ج) تغییرات سیاستی در زمینه نوآوری و نقش دانشگاه‌های نروژ در آن از دهه ۱۹۹۰ به بعد.

از دهه ۱۹۶۰ به بعد، چندین تغییر اساسی در بازار کار نروژ رخ داد. اول اینکه، صنایع شروع به استخدام تعداد زیادی از فارغ‌التحصیلان حوزه علوم طبیعی نمودند در حالی که اغلب آنها با این سؤال که آنان مهارت‌های لازم را ندارند مواجه شدند. نمایندگان صنایع پیشرو و انجمن‌های صنعتی، دانشگاه را متهم کردند که از نیازهای شرکت‌ها غفلت کرده است. رئیس دانشگاه و اعضاء هیأت‌علمی آن هم در پاسخ گفتند که شرکت‌ها به دانشگاه علاقه نشان نداده‌اند. دانشگاه در سال ۱۹۶۶ دوره‌های آموزشی جدیدی را در مقطع تحصیلات تکمیلی و با دعوت از سخنرانانی از صنعت و مؤسسات تحقیقاتی کاربردی آغاز کرد و دروسی چون بازاریابی، تولید و کنترل کیفیت، برنامه‌نویسی رایانه‌ای، سیاست صنعتی و حسابداری را راه‌اندازی نمود.

در حوزه علوم انسانی، مشکلات بازار کار از دهه ۱۹۷۰ آغاز شد. با افزایش تعداد دانشجویان دارای تحصیلات عالی در مقطع کارشناسی‌ارشد و دکتری که نمی‌توانستند کار مرتبط با تحصیلات خود را بیابند این مسئله به یک معضل تبدیل شد. تعداد کرسی‌های موجود برای اساتید کاهش یافت و تلاش‌های فراوانی برای متقاعد کردن بخش خصوصی به استخدام این فارغ‌التحصیلان صورت گرفت. در همین راستا، موج انتقاد رسانه‌های ملی در خصوص عدم تناسب

بازار کار با فارغ‌التحصیلان حوزه علوم انسانی بالا گرفت. دانشجویان در زمینه‌هایی چون نوآوری، کارآفرینی و استفاده از فناوری‌های جدید آموزش‌های کمی دریافت می‌کردند و اغلب مسیر شغلی آینده آنها معلم شدن و ورود به حوزه آموزشی ترسیم می‌شد. انتقاد دوم به حوزه علوم انسانی هم برنامه‌های درسی غیرکارآمد بود. اغلب کلاس‌های درس به صورت سخنرانی برگزار می‌شد و از انجام پروژه‌های عملی از سوی دانشجویان با دیدگاه برقراری ارتباط با خارج از دانشگاه غفلت می‌شد. سوم اینکه، برخی از دانشکده‌ها مورد انتقاد واقع می‌شدند که دارای دیدگاه‌های متعصبانه گریز از صنعت هستند که بخشی از آن به دلیل ویژگی‌های فرهنگ حاکم بر حوزه علوم انسانی و بخش دیگر در نتیجه افراطی‌گری‌های سیاسی حاکم بر دانشگاه در انتهای دهه ۶۰ میلادی بود. بدین ترتیب سیاستمداران پیشرو در بیان این موضوع که دانشگاه از محیط پیرامون خود متنوع شده به جمع نمایندگان صنعت پیوستند و درخواست تغییر فرهنگ حاکم بر دانشگاه را مطرح کردند.

نتیجه این انتقادات منجر به تعریف دوره‌های عملی برای دانشجویان علوم انسانی شاغل به تحصیل گردید. از دهه ۱۹۹۰ دوره‌های کارآفرینی و نوآوری در علوم انسانی هر ساله در دانشگاه ارایه گردید. همچنین تلاش‌های زیادی صورت گرفت که دانشجویان پایان‌نامه‌های خود را با همکاری سازمان‌های خارج از دانشگاه تعریف کنند. با وجود همه این اقدامات، درک عمومی بر این پایه وجود داشت که حوزه علوم انسانی نیاز به تغییر جهت اساسی در تحقیقات و رابطه با جامعه دارد و این تغییر جهت، از دهه ۱۹۸۰ به بعد و در سایه تغییر ساختار صنعت نروژ بیشتر نمایان گردید. عامل این تغییر جهت، افزایش نیاز به تحقیق و توسعه در جامعه و به خصوص تحقیقات مورد نیاز صنعت بود. شرکت‌های نروژی هزینه‌های تحقیقاتی خود را در طول این دهه به یک‌باره چهاربرابر کردند که در این بین، رشد سریع بخش‌هایی چون نفت و گاز به همراه توسعه صورت‌گرفته در حوزه کاربردی‌سازی فناوری اطلاعات و ارتباطات، زیست‌فناوری، پیشرفت‌های صورت‌گرفته در زمینه مزارع پرورش ماهی و فناوری‌های محیط‌زیست چشمگیر بود. با افزایش ظرفیت جذب شرکت‌ها، صنایع در جستجوی همکاری بیشتر با دانشگاه‌ها و فارغ‌التحصیلان آنها برآمدند چراکه بسیاری از محصولات و فرآیندهای آنها دانش‌بنیان شده بود.

برای دانشگاه اسلو این موضوع به معنی بهبود تعامل بین دانشگاه و صنعت به حساب می‌آمد و به همین سبب، دبیرخانه‌ای به منظور ساماندهی مسائل قانونی مرتبط با قراردادهای تحقیقاتی خارج از دانشگاه تأسیس شد. پس از مدت کوتاهی هم مرکز نوآوری و بنیاد تحقیقاتی دانشگاه با جهت‌گیری انجام تحقیقات میان‌رشته‌ای که شامل علوم انسانی نیز بود تأسیس گردید. وظیفه مرکز نوآوری اساساً برنامه‌ریزی برای برقراری رابطه مؤثر بین محققان و صنعت به منظور کمک به دسترسی هرچه‌بهرتر شرکت‌ها به اعضای هیأت‌علمی و دانشجویان از یک سو و از سوی دیگر، کمک

به محققان دانشگاهی در یافتن ایده‌های عملی بود. با این مقدمه و متعاقب تأسیس پارک علمی در جوار دانشگاه، مأموریت اصلی این مرکز به مدیریت ساخت این پارک تغییر یافت. برنامه‌ریزی برای ساخت این پارک در زمان رشد اقتصادی نروژ انجام شد اما زمان تأسیس آن (سال ۱۹۸۹) مصادف با دوره بحران اقتصادی و بیکاری در کشور شد.

بسیاری از فعالیت‌های این پارک در جهت حمایت از علوم سخت بود اما به طور پیوسته بیان می‌شد که از علوم نرم نیز باید حمایت شود. این حمایت البته بیشتر زبانی بود و بازیگران اصلی می‌خواستند که علوم انسانی در فعالیت‌های جدید لحاظ شده و به موفقیت آنها هم بها داده شود. مرکز نوآوری دانشگاه یک مرکز رشد برای شرکت‌های دانشجویان حوزه علوم انسانی و هنر تأسیس نمود و گروه‌های تحقیقاتی جدیدی مرتبط با حوزه علوم انسانی در پارک علمی مستقر شدند. همچنین با همکاری بنیاد تحقیقاتی دانشگاه فعالیت‌های بین‌رشته‌ای تعریف شد که منجر به همگرایی و همکاری بین علوم سخت و نرم گردید. رئیس دانشگاه که از دانشکده فناوری بود و برای ۱۰ سال ریاست دانشگاه را برعهده داشت هدفی را اعلام کرد که براساس آن در فعالیت‌های مبتنی بر نوآوری باید یک متخصص علوم انسانی (بیشتر حوزه فلسفه) در هیأت‌مدیره هر شرکتی که سهامش در بورس نروژ ارایه می‌شد حضور داشته باشد.

با در نظر گرفتن علوم انسانی و قائل شدن نقشی برای آنها در زمینه نوآوری، مخالفان آرام شدند و همه دانشکده‌ها به ایجاد پارک علمی رأی دادند. مدل‌های خلاقانه تأمین مالی ایجاد شد که از این طریق، دانشگاه پروژه‌های فعلی و آینده خود را از منابع مالی بیرونی تأمین می‌کرد و در عمل به این معنی بود که دانشگاه یک پارک علمی داشت که هزینه‌هایش از منابع مالی دانشگاه تأمین شده بود. به این ترتیب، این انتظار به وجود آمده بود که مرکز نوآوری و بنیاد تحقیقاتی دانشگاه نیز خودکفا شوند. یک آرزوی غیرواقعی و بلندپروازانه که باعث به وجود آمدن تعارض بزرگی در دانشگاه در انتهای دهه ۱۹۸۰ و منجر به آن شد که این دو سازمان در پارک علمی ادغام شوند. پارک علمی چهار ساختمان جدید دیگر در کنار ساختمان اولش ساخت اما هیچگاه این آرزو که پارک مرکز تعامل بین همه رشته‌های علمی دانشگاه با جامعه شود محقق نشد و علیرغم برخی تحقیقات جدید، رابطه بین علوم انسانی با جامعه پس از اجرای این اقدامات رسمی جدید هم چندان آشکار نبود. علوم سخت از افزایش تحقیقات صنعتی منافع سرشاری کسب کردند ولی علوم انسانی با وجود اینکه در ساختار جدید دانشگاه و با اقدامات میان‌رشته‌ای جدید دیده شده بود اما فرآیندهای مشابهی نداشت.

سال ۲۰۰۱ مهم‌ترین سال پُراشتهاب دانشگاه اسلو در تاریخ آن از نظر پرداختن به موضوع نوآوری به شمار می‌آید. در سال ۲۰۰۰ تجمعات متعددی در شهر اسلو به وسیله بسیاری از اعضاء هیأت‌علمی سرشناس حوزه علوم انسانی و با

پلاکاردهایی حاوی مضمون "نه به تجاری‌سازی تحقیق" انجام شد. این اعتراضات اساساً به دلیل نگرانی از قطع بودجه‌ها و تغییر شیوه تأمین مالی بنیاد تحقیق دانشگاه صورت گرفت. در انتهای این دهه، دانشگاه با اتخاذ یک برنامه راهبردی، نوآوری را به عنوان یکی از چهار مأموریت اصلی دانشگاه (در کنار سه مأموریت آموزش، پژوهش و انتشار دانش) قلمداد نمود و در سال ۲۰۱۳، برنامه اجرایی نوآوری به وسیله دانشکده علوم انسانی اجرایی گردید. اما در این بین چه اتفاقی افتاده بود؟

تغییر جهت سوم در ارتباط با تغییر در سیاست آموزش عالی و پژوهش و پذیرش بهتر مسئولیت‌های دانشگاه در برقراری ارتباط با جامعه شکل گرفت. سیاست‌گذارانی که اساساً فشار بیشتری برای تجاری‌سازی یافته‌های تحقیقاتی دانشگاه پس از سال ۲۰۰۰ وارد کردند به این باور رسیدند که موانع عملی و اجرایی برای بهره‌برداری و کارآفرینی در دانشگاه وجود دارد. تغییرات قانونی در سال ۲۰۰۳ منجر به آن شد که حقوق مالکیت فکری منتج از تحقیقات دانشگاهی به دانشگاه‌ها واگذار شود (پیش از این، اعضاء هیأت‌علمی مالک این حقوق بودند) و دانشگاه به طور رسمی، مسئول حصول اطمینان از آن شد که جامعه از نتایج تحقیقات منتفع می‌شود. دانشگاه اسلو تصمیم گرفت دفتر انتقال فناوری تأسیس کند که البته با تنش‌های تأمین مالی آن مواجه شد. از ابتدا قرار بود که این دفتر با همه رشته‌های دانشگاهی به طور یکسان رفتار کند و به همین دلیل در مرحله اول، یک مؤسسه انتشاراتی تأسیس نمود تا کتاب‌های دانشگاهی که آنها را به دیده یک محصول تجاری از علوم نرم می‌دید را تجاری‌سازی کند. این دیدگاه موفق نبود و دفتر انتقال فناوری بعدها به دفتری خدماتی برای تجاری‌سازی ایده‌های حوزه علوم زیستی و طبیعی تبدیل شد. با شفاف شدن وظایف این دفتر، اعضاء هیأت‌علمی و دانشجویان حوزه علوم انسانی و اجتماعی احساس آزادی عمل بیشتری در پیگیری فعالیت‌هایشان نمودند.

اگرچه سیاست‌گذاران به طور مشخص علاقه‌مندند که تعداد بیشتری از شرکت‌های انشعابی و شغل‌های ایجادشده را برای دانشجویان و اعضاء دانشگاه ببینند اما آنها دیدگاه‌های خود را از نوآوری در حوزه علوم انسانی واقع‌گرایانه‌تر کردند و تلقی کلی‌شان از واژه نوآوری به عنوان مفهومی که ارزش اقتصادی ایجاد می‌کند را به مفهومی که دارای ارزش‌های دیگری نیز می‌باشد تغییر دادند. دانشگاه اسلو در پاسخ به این تغییرات با انتخاب سال ۲۰۱۳ به عنوان سال نوآوری و تدوین برنامه اجرایی برای حمایت از آن، گروهی میان‌رشته‌ای از اعضاء هیأت‌علمی و مسئولین اجرایی دانشگاه را مأمور پیاده‌سازی آن کرد. این گروه کارهای زیادی در جهت اجرایی نمودن تعریف جدید نوآوری و ارائه مصادیق آن در حوزه آموزش، پژوهش و انتشارات انجام دادند. نمایندگان حوزه علوم انسانی در فرآیند پیاده‌سازی این دیدگاه بسیار فعال شدند و با انجام پروژه‌های گوناگون مثال‌هایی از نوآوری در حوزه علوم انسانی، نظیر دیجیتال‌سازی

علوم انسانی و تعریف پروژه‌های بزرگ با صنعت و خصوصاً صنایع خلاق را ایجاد کردند. در این برنامه، تعاریف، مثال‌ها و فعالیت‌های مشخصی که باید توسط مسئولان اجرایی و اعضاء هیأت‌علمی صورت گیرد و همچنین نحوه آموزش و تبادل دانش با بازیگران خارجی و روش ترویج نوآوری‌های صورت‌گرفته در دانشگاه، تدوین شد. به منظور پیگیری این برنامه، دانشکده علوم انسانی هم منابع مالی راهبردی خود را برای تداوم اجرای این برنامه هزینه کرد.

از جهاتی تجربه دانشگاه اسلو نظیر تجربه دانشگاه‌های ایرانی در حوزه علوم انسانی است اما شاید کسی به دقت تاکنون این تحولات در ایران را رصد نکرده است. به نظر می‌رسد سیاستگذاران کشورمان اگر بخواهند دانشگاه‌ها در حوزه علوم انسانی و در زمینه نوآوری و تجاری‌سازی دستاوردهایشان به موفقیت دست یابند، باید با ناهنجاری‌هایی چون تنش‌های حاصل از سنجش شاخص‌های عملکردی علوم سخت و علوم نرم، تنش‌های حاصل از پائین آمدن کیفیت فعالیت‌های دانشگاه در حوزه آموزش و انجام پژوهش، تنش‌های حاصل از تقابل آموزش و پژوهش، مشخص نبودن صنایع متقاضی و مخاطب علوم انسانی و علوم اجتماعی در ایران و نهایتاً تنش‌های زیرساختی و نحوه تخصیص منابع، دست‌وپنجه نرم کنند.

تجربه دانشگاه اسلو نشان داد که ایجاد زیرساخت‌های تخصصی برای نوآوری از ایجاد یک ساختار سازمانی که به همه رشته‌ها در دانشگاه خدمت‌رسانی کند بهتر است. این موضوع بدان معناست که حوزه علوم انسانی نیازمند تعمق بیشتر در خصوص نوع حمایت‌های مورد نیازش جهت برقراری و همکاری بیشتر با جامعه است. اما ایجاد چنین ساختاری بدون هزینه نیست. اگرچه نوآوری از دیدگاه اجتماعی امری مطلوب است و دانشگاه‌ها هم علاقه‌مند هستند در این فرآیند نقشی بازی کنند اما منافع مادی این مشارکت در بسیاری موارد مستقیماً به دانشگاه و دانشکده‌های زیرمجموعه آن باز نمی‌گردد. برقراری و تعمیق‌بخشی به رابطه دانشگاه با جامعه امری هزینه‌بر است. بسیاری از اقداماتی که در این راستا باید در دانشگاه‌های ما صورت گیرد به دلیل انتظارات غیرواقعی و ترس از عدم ثمردهی آنها، با کاهش و یا حذف منابع مالی مواجه می‌شوند. اگر نوآوری به عنوان رقیب حوزه آموزش و پژوهش دانشگاهی قلمداد شود، نه تنها در حوزه علوم انسانی و اجتماعی مفید نخواهد بود بلکه در سایر حوزه‌ها هم مورد استقبال نخواهد قرار گرفت.

مهدی گودرزی، عضو هیأت‌علمی دانشکده مدیریت و حسابداری دانشگاه علامه طباطبایی